



درس تفسیر سوره مبارکه یس - جلسه ۲۱

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۶۵) وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ (۶۶) وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَاتَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ (۶۷) وَمَنْ نَعْمَرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (۶۸) وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ (۶۹)﴾

حقیقت انسان مسئول صحنه قیامت

تاکنون روشن شد که در جریان معاد، تنها مسئول، حقیقت انسان است و جمیع جوارح و اعضا و قوای او زیرمجموعه او هستند و ابزار او به حساب می آیند و از حقیقت انسان سؤال می شود که این اعضا و جوارح و زیرمجموعه اینها را درست مدیریت کردی یا نه؟ انسان موظف است اعضا و جوارح ظاهری و باطنی را درست مدیریت کند و در معاد مسئول است که نسبت به اینها پاسخ دهد. در سوره مبارکه «اسراء» فرمود: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولٌ﴾^۱ ضمیر «کان» به انسان برمی گردد، «کان» انسان مسئول از آنها؛ «فهاهنا امورٌ ثلاثه»: اینکه انسان جامع این قوا و امور است، يك؛ متهم اصلی و مجرم انسان است، دو؛ در قیامت انسان مسئول است که این اعضا و جوارح را چگونه صرف کرده است. پس اعضا و جوارح مسئول نیستند «مسئول عنه» و زیرمجموعه انسان هستند و

۱. سوره اسراء، آیه ۳۶.

انسان موظف است که این امانت‌های الهی را درست مصرف کند. آن بیان نورانی حضرت امیر که دارد «أَعْضَاؤُكُمْ

شُهُودُهُ وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ»^۱ همین است که اعضا و جوارح شما جنود الهی هستند. ما موظفیم که این امانت‌ها را

درست حفظ کنیم و در قیامت تحویل دهیم. از اینکه می‌بینید خدا می‌فرماید اینها به خودشان ظلم کردند معلوم می‌شود

که حتی خود ما مالک خودمان نیستیم اگر خود ما مالک خودمان بودیم تصرف بد در حیطة هویت ما ظلم حساب

نمی‌شد، چون در ملک خود تصرف می‌کردیم، معلوم می‌شود ما مالک خودمان نیستیم؛ لذا کسی حق انتحار ندارد.

پس انسان متهم است، يك؛ انسان مسئول است، دو؛ اعضا و جوارح متهم و مجرم نیستند و اگر آنها سخن گفتند

شهادت است، حتی زبان هم اگر سخن بگوید اقرار نیست شهادت است، اگر دست و پا حرف می‌زنند شهادت است،

زبان حرف می‌زند شهادت است که ﴿تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنُهُمْ﴾^۲، آن انسان است که این اعضا و جوارح را در راه باطل

صرف می‌کند، این يك مطلب.

پرسش: اعضا و جوارح امانت هستند جان فرمانده است، می‌شود اینها مسئول نباشند؟

پاسخ: اینها ابزارند و از آن جایی که ابزار هستند چه مسئولیتی دارند؟! انسان قلم را می‌گیرد مطلب باطل می‌نویسد یا

مطلب حق می‌نویسد، آن‌که نویسنده است مسئول است به نام کاتب و گرنه قلم چه مسئولیتی دارد؟ اعضا و جوارح،

ابزار و ادوات و آلات حقیقت انسان هستند، حقیقت انسان متهم اصلی است.

شهادت اعضا و جوارح دال بر دارا بودن دو عنصر «تَحْمَلُ و آدَا»

مطلب بعدی آن است که در شهادت دو عنصر محوری لازم است: یکی مسئله تحمل، یکی مسئله آدا. شاهد کسی

است که در صحنه حضور داشته باشد و کل صحنه را مشاهده کند و ببیند که حق با چه کسی است و حق با چه کسی

نیست، این مسئله تحمل شهادت است و اهل سهو و نسیان هم نباشد در محکمه همان‌هایی را که دید آدا کند که این

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹.

۲. سوره نور، آیه ۲۴.

می‌شود آدای شهادت؛ این دو عنصر محوری در هر شاهد عدلی و در هر محکمه عدلی لازم است. در قیامت این اعضا و جوارح را به حرف درمی‌آورند، معلوم می‌شود این اعضا و جوارح دو مرحله را پشت سر گذاشت و الآن مرحله سوم است؛ آن مرحله اول و دوم یکی این است که در متن حادثه حضور داشت؛ یعنی انسان کاری را که انجام می‌دهد دست حاضر است و می‌فهمد که این کار صحیح است یا باطل و همه خصوصیات این کار را هم ضبط می‌کند که این مقام تحمّل شهادت است، چون اگر شاهد در صحنه جرم حضور نداشته باشد و مشاهده نکند که شهادت او در محکمه مسموع نیست. این بیانی که مرحوم محقق در متن شرایع از وجود مبارك حضرت به عنوان حدیث نبوی مرسل نقل کرد که حضرت به آفتاب اشاره کرد و فرمود: «عَلَى مِثْلِهَا فَاشْهَدْ أَوْ دَعْ»^۱ به شاهد گفت اگر مطلب مثل آفتاب، آفتابی برای تو و روشن است شهادت بده وگرنه ترك كن! ناظر به همین است. شاهد باید در صحنه حضور داشته باشد که بفهمد، معلوم می‌شود اعضا و جوارح در حین عمل حضور دارند و کاملاً می‌فهمند، فراموش هم نمی‌کنند، بعد برای شهادت دادن وارد محکمه الهی می‌شوند.

پرسش: درک اعضا و جوارح غیر از درک حقیقت انسان است؟

پاسخ: بله، برای اینکه سنگ و گل درك می‌کنند، زمین شهادت می‌دهد، مسجد شهادت می‌دهد که کدام يك از همسایه‌ها آمدند و کدام يك نیامدند، هم شهادت می‌دهد و هم شکایت می‌کند.

مرحله بعدی که وارد صحنه شدند، آماده هستند برای اینکه شهادت را آدا کنند؛ منتها مجاز نیستند، زیرا روزی است که هیچ‌کسی بدون اذن خدای سبحان سخن نمی‌گوید. وقتی ذات اقدس الهی اجازه حرف به اینها داد اینها را «انطاق» می‌کند، امر می‌کند که بگویید؛ یعنی آنچه در صحنه عمل مشاهده کردید و کاملاً فهمیدید و کاملاً حفظ کردید و الآن آماده گفتن هستید، بگویید. خدا به اینها در معاد علم نمی‌دهد، بلکه در كل هستی به اینها علم داد؛ اینها نمی‌گویند

۱. شرائع الإسلام، ج ۴، ص ۱۲۱.

«أَعْلَمْنَا» و «أَشْهَدْنَا»، بلکه می‌گویند: «أَنْطَقَ اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ»^۱؛ ما در صحنه حاضر بودیم می‌دانستیم چه کردی، همه اینها را حفظ کردیم و الآن وارد محکمه شدیم می‌خواهیم آدا کنیم؛ مجاز نبودیم و خدا دستور داد که ما سخن بگوییم، حالا سخن می‌گوییم. بنابراین هم در مرحله تحمل حادثه اینها عالم و امین هستند، هم در مسئله آدای شهادت عالم و امین هستند، چون شهادت به این دو عنصر محوری وابسته است.

ضرورت تقاضای برخورد محسنانه از خدا در محکمه قیامت

مسئله بعدی آن است که آن قاضی وقتی می‌خواهد بعد از بررسی، جزا بدهد، گاهی به عنوان قاضی عدل است، گاهی به عنوان قاضی فضل و احسان. اینکه در دعاها در نماز و غیر نماز عرض می‌کنیم «اللَّهُمَّ عَامِلُنَا بِفَضْلِكَ وَلَا تُعَامِلُنَا بِعَدْلِكَ»^۲ همین است؛ یعنی خدایا چه در دنیا و چه در آخرت، مخصوصاً در محکمه آخرت وقتی ما را حاضر کردی با ما عادلانه رفتار نکن با ما فاضلانه و محسنانه رفتار کن، اگر با عدل بخواهی با ما رفتار کنی ما مشکل داریم، اگر بخواهی با فضل و احسان با ما رفتار کنی ما امیدواریم «اللَّهُمَّ عَامِلُنَا بِفَضْلِكَ وَلَا تُعَامِلُنَا بِعَدْلِكَ». در جریان کيفر ذات اقدس الهی حتماً عادل است و هرگز - معاذ الله - از عدل پایین‌تر نمی‌آید «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا»^۳؛ لذا این تعبیر «جَزَاءٌ وَفَاقًا»^۴ يك بار در قرآن آمده که آن هم مخصوص کيفر است؛ یعنی کيفر ما حتماً بیش از استحقاق نیست، ممکن است کمتر باشد؛ این «جَزَاءٌ وَفَاقًا» نفی مازاد است نه نفی مادون؛ ولی نسبت به پاداش اگر بخواهد مؤمنان و پرهیزکاران را جزا دهد، اگر عادلانه باشد به همان اندازه جزا می‌دهد؛ ولی وعده الهی این است که ما عادلانه رفتار نمی‌کنیم، ما فاضلانه و محسنانه رفتار می‌کنیم «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا»^۵ هست، «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ

۱. سوره فصلت، آیه ۲۱.

۲. شرح الکافی - الأصول و الروضة (ملا صالح مازندرانی)، ج ۱۰، ص ۱۹۱.

۳. سوره کهف، آیه ۴۹.

۴. سوره نبأ، آیه ۲۶.

۵. سوره نمل، آیه ۸۹.

أَمْثَالُهَا^۱ هست، تا هفتصد برابر و هزار و دویست برابر و امثال ذلك که اینها هم جزاست و در حقیقت معنای جزا هم

اخذ نشده که معادل با آن مجزی و آن کار باشد. پس ذات اقدس الهی با این صحنه دارد کار می‌کند.

تهدید به محرومیت بینایی از چشم در همین دنیا

بعد می‌فرماید قدرت‌های مالی شما را ما در سوره «سبأ» و «فاطر»^۲ گفتیم که کسانی قبل از شما - یعنی صنادید

قریش - در حجاز بودند که شما يك دهم ثروت آنها را نداشتید و ندارید ﴿وَمَا بَلَّغُوا مِيعَارًا مَا آتَيْنَاهُمْ﴾^۳، ما آنها را

از بین بردیم الآن هم نسبت به اعضا و جوارح شما اگر بخواهید چشمتان را مَسَخ می‌کنیم، «مطموس العين»^۴؛ یعنی

صاف شده، این چشم که صاف شود دیگر جایی را نمی‌بیند یا شما را مَسَخ می‌کنیم نه قدرت رفتن دارید نه قدرت

برگشت دارید ناچارید همان‌جا بایستید؛ این قدرت هست، به دلیل اینکه ما يك قطره آب را به این صورت در آوردیم

و الآن هم می‌توانیم برگردانیم؛ شما هم که هر روز مشاهده می‌کنید که ضعیفی را ما به قوَّت، قوَّتی را به ضعف تبدیل

کردیم و می‌کنیم، این کودکان را که ضعیف بودند جوان و نوجوان و میانسال می‌کنیم، اینها را نیرومند می‌کنیم، بعد

دوران فرتوتی و کهنسالی می‌رسد اینها را ضعیف می‌کنیم، ضعف است همین‌طور به تدریج و اصل کلی را هم که در همه

می‌بینید ﴿مَنْ نَعْمَرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ﴾ شما روزانه این تحولات را دارید می‌بینید. اصل کار را هم ﴿أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ

مَنْیٍّ یُمْنًی﴾^۵ يك قطره آب بود که ما به صورت چشم و گوش درآوردیم، قلب و مغز درآوردیم، اعضا و جوارح

درآوردیم اینکه نداشت و الآن هم می‌توانیم بگیریم. بنابراین هیچ‌کسی نمی‌تواند به خودش بسنده کند، اکتفا کند، مغرور

شود و مانند آن. فرمود ما همه این توان‌ها را که داریم هیچ‌کدام را در دنیا برای شما اعمال نکردیم؛ صحنه، صحنه معاد

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

۲. سوره فاطر، آیه ۴۴.

۳. سوره سبأ، آیه ۴۵.

۴. لسان العرب، ج ۶، ص ۱۲۶.

۵. سوره قیامت، آیه ۳۷.

است. شما با يك كاروان محصور می‌شوید و همه اعمال دوران هفتاد هشتاد ساله شما با شما هست، همه شاهدها با شما هستند، گذشته از اینکه ﴿إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾^۱ همه اینها هستند، هر کسی با يك قافله وارد صحنه می‌شود، دیگر هیچ راهی برای انکار نیست؛ لذا فرمود: ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ گاهی دست و پا ناله می‌کنند و به خدا می‌گویند این شخص ما را بیراهه مصرف کرده است ما آماده نبودیم که به بیراهه صرف شویم؛ با ما گفتگو می‌کنند و اگر خواستیم آنها شهادت دهند، چون هر دو عنصر را واجد هستند شهادت اینها هم شهادت عدل است؛ آنها هم نمی‌توانند اعتراض کنند و بگویند برخلاف شهادت دادی، می‌گویند چرا شهادت دادید؟ می‌گویند: ﴿أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ نه اینکه «أعلمنا» یا «أشهدنا»، این چنین نیست.

لزوم تأسی به حضرت علی (علیه السلام) در تقاضای مهلت به جوارح تا پایان عمر

فرمود اینها که در دنیا به این صورت هستند ما اگر بخواهیم چشم اینها را می‌گیریم؛ این تمثیل است، اعضا و جوارح دیگر هم همین‌طور است. این دعا‌های نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) - در دعای عرفه سیدالشهداء (سلام الله علیه) هم هست - این دعاها خیلی دعا‌های کریمانه است؛ دعای نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه این است که خدایا همه اعضا و جوارح را دادی، ما هم همه اعضا و جوارح را تقدیم می‌کنیم، اما این‌طور نباشد که اول اعضا و جوارح را بگیری و بعد جان ما را بگیری؛ یعنی چشم ما را بگیری، دست و پای ما را بگیری تا ما به بچه‌هایمان محتاج باشیم، ولو به حسن و حسین (علیهما السلام)؛ این کرامت حضرت امیر است و ما هم باید همین دعا را بکنیم. مضمون این دعا این است که به ذات اقدس الهی عرض می‌کند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَفْسِي أَوَّلَ كَرِيْمَةٍ تَنْتَرِعُهَا مِنْ

كَرَائِمِي وَ أَوَّلَ وَدِيعَةٍ تَرْتَجِعُهَا مِنْ وَدَائِعِ نَعْمِكَ عِنْدِي»^۱ خدایا همه اینها نعمت‌های تو هستند و همه اینها امانت هستند ما هم همه اینها را تقدیم می‌کنیم، اما این طور نباشد که اول اعضا و جوارح ما را بگیری که ما به بچه‌هایمان محتاج باشیم و بعد جان ما را بگیری. فرمود موقعی که می‌خواهی بگیری اول جانمان را بگیر، بعد اعضا و جوارح هم به تبع جان گرفته می‌شوند. این تعبیر لطیف وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) در دعای «عرفه» همین است که حضرت عرض می‌کند خدایا! اعضا و جوارح مرا وارث من قرار بده و مرا وارث آنها قرار نده. مهم‌ترین عضو همان «سمع» و «بصر» است عرض کرد: «وَ اجْعَلْهُمَا الْوَارِثَيْنِ مِنِّي»^۲ این طور نیست که اول چشم را بگیری، گوش را بگیری که من محتاج بچه‌ها باشم. من وارث چشم و گوش باشم؛ یعنی چشم و گوش بروند و من بمانم، این کار را خدایا نکن! آنها را وارث من قرار بده! که من بروم، آنها بعد از من یقیناً خواهند رفت. این «وَ اجْعَلْهُمَا الْوَارِثَيْنِ مِنِّي» از لطیف‌ترین تعبیّرات دعای نورانی سیدالشهداء (سلام الله علیه) است؛ این دعا، دعای کریمانه است و اینها که خاندان کرم هستند دعا‌هایشان این است گرچه همه حاجت‌ها را آنها از خدا می‌خواهند، اما آن راز و نیاز خصوصی اینها در همین محور کرامت است که با کرامت زندگی کنند، با کرامت بمیرند، محتاج به بچه‌ها و ویلچر نباشند، راحت زندگی کنند و راحت هم رحلت کنند.

ناتوانی انسان بر سبقت با توجه به محرومیت او از چشم

فرمود من اگر بخوام چنین است ﴿لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ﴾، «طَمِيس»؛ یعنی صاف، چشم‌های اینها را صاف می‌کنم، حالا اگر چشم اینها صاف شود اینها بخوانند این راه صاف را بروند ولو اتوبان هم باشند نمی‌توانند بروند. ﴿فَاسْتَبِقُوا الصِّرَاطَ﴾ بخوانند سبقت بگیرند و بروند ﴿فَأَنَّى يُبْصِرُونَ﴾ کجا را می‌توانند ببینند؟!

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۵.

۲. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۲، ص ۵۷۸.

اگر اینها را مسخ کنیم؛ نظیر ﴿كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾^۱ در همان منزلت و در هر سِمَتی که هستند ما دیگر لازم نیست ابزار بیاوریم دستگاه عکس برداری بیاوریم، دستگاه جراحی بیاوریم که کسی را مسخ کنیم، اینها نیست؛ همان جا که هستند مسخ می‌کنیم، خدا با ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲ کار می‌کند. مستحضری علوم تجربی در عین حال که محترم است اگر تجربه باشد - نه خیال و قیاس و گمان و وهم باشد، تجربه حتماً باید به برهان عقلی تکیه کند - حجت است، اما حجت مثبت نه حجت نافی، همیشه تجربه تکبُعدی است؛ یعنی تمام علوم پزشکی می‌گویند این دارو برای فلان درد خوب است که این راه علمی است؛ اما این درد را از راه دیگری نمی‌شود معالجه کرد او حقّ حرف زدن ندارد، زیرا آن را تجربه نکرده است. هیچ دانش تجربی لسان نفی ندارد. اگر گفتند ولیّی از اولیای خدا با يك حمد، بیماری را شفا داد تجربه نمی‌تواند انکار کند، چون آن را تجربه نکرده، آن چیزی را که تجربه کرده این است که فلان دارو برای درمان فلان درد خوب است که این يك مطلب علمی است، اما غیر از این راهی نیست، این را که تجربه نکرده است؛ این را از راه تجرید ثابت کردند و ثابت هم می‌شود.

بنابراین علوم تجربی همیشه تکبُعدی است، مثل تجریدی نیست و مثل بحث‌های کلامی فلسفه نیست که دو طرف را ببیند و فتوا دهد؛ علم تجربی در همان حوزه‌ای که آزمایش کرد تجربه می‌کند. غرض این است که «طمس عین» و مانند آن، درمان چشم یا آسیب رساندن چشم از راه تجربه ابزاری می‌خواهد، اما از غیر راه تجربه چنین دلیلی بر نفی نیست.

۱. سوره بقره، آیه ۶۵.

۲. سوره بقره، آیه ۱۱۷.

طَمَس و مَسْخ دال بر توانایی خدا و نشانه آن در فرسودگی جسم

فرمودند در هر شرایطی که هستند، ﴿عَلَىٰ مَكَاتِهِمْ﴾ هستند هم می‌توانیم طمس کنیم و هم می‌توانیم مسخ کنیم؛ این ﴿عَلَىٰ مَكَاتِهِمْ﴾ می‌تواند به نحو تنازع متعلق به آن ﴿لَطَمَسْنَا﴾ و ﴿لَمَسَخْنَا﴾ باشد. هر کسی در هر شرایطی که هست می‌توانیم نیرو را از او بگیریم، آن وقت اینها چه کار می‌توانند بکنند؟ نه می‌توانند برگردند و نه می‌توانند راهشان را ادامه دهند این کارها را میتوانیم انجام دهیم و نشانه آن هم این است که اینها هر روز دارند ضعف و قوت را می‌بینند. در سوره مبارکه «روم» فرمود ما هر روز اینها را با این وضع مشاهده می‌کنند که از ضعف به قوت، از قوت به ضعف دارند می‌آیند ما اینها را مرتباً کم کردیم، زیاد کردیم که اول اینها ضعیف هستند، بعد به صورت قوی درمی‌آیند، دوباره در دوران سالمندی به صورت ضعف برمی‌گردند؛ آیه ۵۴ سوره مبارکه «روم» این است ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ﴾ که در برخی از قرائت‌ها «ضَعْف» قرائت شده است ﴿ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ﴾ بعد ﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ﴾^۱ کذا و کذا. در این جا هم می‌فرماید: ﴿وَمَنْ تُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ﴾ شما که می‌بینید همه توان‌ها طولی نمی‌کشد گرفته می‌شود، پس می‌شود داد، می‌شود گرفت، می‌شود نگه داشت، شما با کدام قدرت در برابر ذات اقدس الهی این مقاومت‌ها را می‌کنید؟ ﴿أَفَلَا يَعْقِلُونَ﴾.

در سوره مبارکه «حج» هم فرمود ما آنچه را دادیم ممکن است از شما بگیریم؛ ولی همان دعاهاى الهی و این دعای نورانی حضرت امیر و سیدالشهداء (سلام الله علیهما) باعث می‌شود که خدا با اینها کریمانه رفتار کند. در سوره مبارکه «حج» آیه پنج به این صورت فرمود، فرمود: ﴿وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا﴾ اگر این را فراموش کردید دیگر حیثیتی برای آدم نمی‌ماند. فرمود این قدرت‌ها و این توانایی‌هایی که دارید اگر در دوران سالمندی به فراموشی مبتلا شوید چه کار می‌توانید کنید؟ يك مُرده متحرک هستيد قبل آن هم این است که ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ

۱. سوره روم، آیه ۵۵.

كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبُعْثِ ﴿١٠﴾ مَا شَأْنُ رَا بَا أَيْنَ تَحُولَاتِ أَفَرِيدِيْمِ ﴿١١﴾ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَقَّى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا ۖ ١٢﴾ پایان کار این است.

امانت الهی بودن توانایی جسمی و روانی و لزوم استفاده صحیح از آن

بنابراین تمام این توانایی‌ها چه در قسمت‌های بدنی، چه قسمت‌های نفسی و روانی در اختیار ذات اقدس الهی است و ما موظفیم این امانت‌ها را درست مصرف کنیم و در دعاها هم کریمانه از خدا بخواهیم تا زنده‌ایم آبرومندانه زندگی کنیم این را بخواهیم، جداً بخواهیم؛ ببینید چند دعا در نهج‌البلاغه هست که در همین فاز و فضا است. به من فلان چیز و فلان چیز بده اینها را خود ذات اقدس الهی خواهد داد، گرچه ما موظفیم اینها را هم بخواهیم، اما درخواست آن قسمت مهم را هم از ذات اقدس الهی فراموشمان نشود.

عدم رنج اعضا و جوارح هنگام از دست دادن هوش یا انصراف آن

پرسش: اعضا و جوارح رنج عذاب را می‌کشند؟

پاسخ: نه، دست و پا که رنج نمی برد؛ لذا وقتی انسان توجه ندارد او را بیهوش می کنند یا بیهوشی موضعی یا تخذیر بدنی که آمپول تزریق می کنند و این بدن را قطعه قطعه می کنند، بدن که درد را احساس نمی کند، این نفس است که احساس می کند؛ لذا وقتی آمپول بیهوشی زدند یا بیهوشی موضعی کردند این دست را، این پا را قطعه قطعه می کنند هیچ دردی در کار نیست، احساس درد برای نفس است که اگر توجه نداشته باشد دردی نیست، اگر کسی را بیهوش کردند دست و پایش را قطع کردند این احساس نمی کند و اگر کسی هوش او به طرف جای دیگر بود، او هم احساس نمی کند.

این بیانی که درباره حضرت امیر (سلام الله علیه) آمده است که آن تیر شکسته را از پاشنه پای حضرت در حال نماز

۱. سورہ حج، آیہ ۵.

درآوردند همین است. اگر محبت ظاهری بتواند ﴿وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ﴾^۱ همین است. او در مورد محبت ظاهری دست خود را می‌برند و احساس نمی‌کند، اگر برسد به محبت الهی یقیناً تیر را از پایش در می‌آورند احساس نمی‌کند، نه اینکه درد بود و حضرت تحمل کرد، دردی احساس نکرد. احساس برای نفس است وقتی که نفس را بیهوش کردند و حواس نفس به جای دیگر متوجه شد این بدن را «ارباً ارباً» کنند دردی در کار نیست، حالا این انصراف گاهی به صورت ﴿وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ﴾ است که در محبت ظاهری است یا گاهی کشیدن تیر از پای حضرت امیر است که در محبت واقعی است یا در صحنه‌های دیگر است؛ ولی مادامی که نفس به بدن توجه دارد دانش درمی‌آید، برای اینکه نفس است که ادراک می‌کند. فرمود: ﴿مَنْ نَعَمْرُهُ تُنْكِسُهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ﴾.

دفاع از رسول خدا و رهاورد دین با نفی شعر و شاعری از او

چون در سوره مبارکه «یس» از وحی و نبوت و توحید و معاد سخن به میان می‌آید گاهی برهان بر توحید است، گاهی بر وحی و نبوت است و گاهی بر معاد است، مسئله معاد را این‌جا به پایان می‌برند، گرچه در پایان سوره مبارکه «یس» ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ﴾^۲ باز سخن از معاد است و احیای نفوس است و ابدان است و امثال ذلك، اما درباره وحی و نبوت شبهه‌ای که منکران وحی و نبوت در حجاز داشتند این بود که گاهی می‌گفتند این شعر است، گاهی می‌گفتند کفایت است، گاهی می‌گفتند کذب است، گاهی می‌گفتند افسانه است و مانند آن و وجود مبارک حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) را - معاذ الله - گاهی متهم می‌کردند که شاعر است، گاهی کاهن است، گاهی ساحر است، گاهی کاذب است و گاهی مُفتری است و مانند آن.

۱. سوره یوسف، آیه ۳۱.

۲. سوره یس، آیه ۷۸.

در این بخش از وجود مبارك حضرت و همچنین از كتاب و دين او و ره آورد او دفاع فرمود كه اينكه شما مي گوييد او شاعر است، شاعر نيست؛ در بخش هاي ديگر هم از افترا دفاع كرده؛ در بخش هايي هم از كهانت و سحر دفاع كرده و در اين بخش از شعر بودن دفاع كرده است.

خدمت اسلام به شعر با نفي شعرهاي خيالي و رواج نظم حكيمانه

شعري كه در جاهليت رسم بود شعر خيالي بود؛ يعني خيالات را، اوهام را، حرف هاي غير عالمانه را و حرف هاي غير معقول را با نظم هاي خاص در تشبيه و غير تشبيه ارائه مي كردند كه اين كار رسمي اعراب آن روز بود، اسلام كه آمد چندين كار كرد كه اين را به صورت هنر در بياورد؛ اين ظرفيت را، اين لياقت را، اين ظرف را از آن مظروف هاي خالي تهی و تخلیه كند مظروف خوب در آن بريزد؛ اولاً فرمود جاهای عمومی كه شما شعر می خوانید قدغن است، روز جمعه كه با هم جمع می شوید خواندن شعر مكروه است، مسجد كه با هم جمع می شوید خواندن شعر مكروه است. اين زمان و زمين را تطهير كرد كه اين جاها خيالباقي نكنيد، بعد كم كم معارف را به ياد اينها داد، دستمايه به اينها آموخت و حكيمانه اينها را پروراند، بعد ضمناً اشاره كرد كه اين معارف را در آن وزن ها بريزيد. در جريان غدیر وجود مبارك پيغمبر (صلی الله عليه و آله و سلم) بعد از نصب وجود مبارك حضرت امير (سلام الله عليه) به ديگري فرمود حالا بلند شو اين جريان را به نظم در آور، او بلند شد در حضور حضرت آن محتوای ولايتمداری را به قالب نظم در آورده؛^۱ از همان زمان، البته قبل آن هم شروع شد كم كم شعرها وضع خاصی پيدا كردند اگر لبید گفت:

«أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ *** وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ»

حضرت فرمود: «أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَتْهَا الْعَرَبُ كَلِمَةُ لَبِيدٍ»^۲ قول لبید است.

^۱. مجمع البيان، ج ۳، ص ۳۲۵.

^۲. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۹۵.

بنابراین اگر هنری هست؛ مثلاً کسی خطّ خوبی دارد و جامعه‌ای خطّاط خوب دارد نباید بگوییم خطّ خوب بد است باید مطالب خوب را به او آموخت که او با خطّ خوب ارائه کند، اگر کسی ذوق شعری دارد با نظم خاص شعر می‌گوید مطالب معقول را باید یاد او داد که او به صورت نظم در بیاورد.

نمونه‌ای از تلاش علمای دین در حفظ آبروی شعر

آبروی شعر را بزرگان ما حفظ کردند مثلاً علامه بحر العلوم با گفتن آن دُرّه نجفیه در بحث‌های فقهی به نظم آبرو داد، مرحوم حکیم سبزواری فلسفه را به نظم در آورد آبرو داد، مرحوم آقا شیخ محمدحسین غروی اصفهانی کمپانی تحفه/الحکیم نوشت فلسفه را به نظم درآورد، ابن‌مالک نحو را به صورت نظم عربی درآورد و آبرو داد، شهید آقا شیخ فضل‌الله نوری او بخشی از فقه را به صورت نظم درآورد به شعر آبرو داد، در پایان من لا یحضره الفقیه مرحوم ابن‌بابویه قمی آن‌جا ایشان چند جمله دارند می‌گویند این از کلماتی است که قبل از وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلّم) کسی این کلمات را نگفت، چند جمله را می‌شمارند «الآن حمی الوطیس»^۱ این «الآن حمی الوطیس»؛ یعنی الآن تنور گرم است نان بیندید، این جمله «الآن حمی الوطیس» را قبل از پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلّم) کسی نگفت، یکی از جمله‌هایی که قبل از آن حضرت کسی نگفت این است که «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً»^۲ آن‌گاه اشعاری نظیر سنایی، ملای رومی، حافظ، اینها را مرحوم مجلسی اول در شرح من لا یحضره الفقیه^۳ می‌شمارند که اینها به وزن آبرو دادند.

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۷.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹.

۳. روضة المتقین، ج ۱۳، ص ۸.

علم نبودن شعرهای خیالی نزد خواجه طوسی و علامه حلی (رضوان الله علیهما)

مستحضرید شعر خیالی علم نیست؛ شما حتماً در بخش‌های الجوهر النضید توجه کردید، مرحوم خواجه هم متن منطق را نوشت، هم متن کلام را، متن منطق ایشان همان منطق التجرید است که مرحوم علامه شاگرد ایشان شرح کرده به نام الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید، کلام را نوشت مرحوم علامه شرح کرده که کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد که بعد گفتند حالا شما می‌گویید ما مثل او در عصر او ندیدیم این کلمه عصر او زاید است مگر مثل خواجه قبلاً بود یا بعداً کسی آمد؟ مرحوم خواجه در متن منطق التجرید مسئله برهان را صناعت علمی می‌داند، مسئله جدل را صناعت علمی می‌داند، مسئله خطابه را صناعت علمی می‌داند؛ در این صناعات خمس وقتی نوبت به شعر می‌رسد می‌گوید: «فی صناعة الشعر» نمی‌گوید «صناعة علمیه». تفتن مرحوم علامه در شرح منطق التجرید این است که چرا خواجه درباره برهان می‌گوید صناعت علمی، درباره جدل می‌گوید صناعت علمی، درباره خطابه می‌گوید صناعت علمی، به شعر که رسیده می‌گوید: «صناعة الشعر»^۱ و نمی‌گوید صناعت علمی، علامه می‌گوید این خیالبافی که علم نیست و به برهان تکیه نمی‌کند؛ اگر وزن آمده و اگر موزون خوب آمده و اگر معارف بلند در قالب شعر ریخته شد آن وقت می‌شود صناعت علمی.

رواج نظم حکیمانه میان اعراب و ترک‌ها و ایرانی‌ها

بعد می‌گوید این شعر با این وزن در ایران، در ترکیه و در بین اعراب، بین این سه قوم شعر با این وزن رواج داشت؛ ولی در یونان، در بین عبری‌ها، در بین سریانی‌ها شعر با وزن و عروض و قافیه خاصی که ما داریم رواج نداشت، شعر آنها اشبه به نثر بود؛ نظیر همین شعر نویی که اخیراً رواج پیدا کرد؛ یعنی یونانی‌ها، سریانی‌ها، عبری‌ها شعرهایشان همین شعرهای شبیه شعر نو بود، شعری که وزن داشته باشد حساب عروض و قافیه در آن باشد این در بین ایرانی‌ها و

۱. الجوهر النضید، ص ۲۹۹.

آذری زبان‌ها و اعراب بود و خدا غریق رحمت کند مرحوم علامه امینی را شما می‌بینید این یازده یا دوازده جلد *الغدير* بخش مهم آن همین ادبیات شعری است، احادیث آن به اندازه این شعرها نیست؛ این شعر و این ادبیات و این قصاید علمی توانست فضای ولایت را در طی این قرن‌ها حفظ کند. چند حدیث مرحوم علامه امینی در *الغدير* ذکر کرده؟ اما چندین صفحه شما می‌بینید با ادبیات همراه است.

مخاطب بودن اندیشه انگیزه در نظم حکیمانه علت تأثیرگذاری آن

این ادبیات انگیزه‌ای است که با اندیشه همراه است؛ یعنی شما می‌بینید وقتی مطلبی را يك خطیب بیان می‌کند وقتی به صورت نثر بیان می‌کند يك اثر دارد، وقتی همان را به صورت نظم بیان می‌کند اثر مضاعف دارد؛ آن‌جا که به صورت نثر بیان می‌کند اندیشه ما مخاطب است، آن‌جا که به صورت نظم بیان می‌کند هم اندیشه و هم انگیزه ما اثر دارد، مخصوصاً اگر با يك آهنگ خوبی هم خوانده شود. فرمود آن شعری که شما می‌گویید ما که یادش ندادیم، يك؛ - این شاگرد ماست - شایسته او هم نیست، دو؛ در تعبیر قرآن کریم کسی که عاقل نیست در حوزه خیال کار می‌کند خدا از او به «مُخْتَال» یاد می‌کند قبلاً هم ملاحظه فرمودید ما تخیل داریم به باب تَفَعَّل، اختیال داریم باب افْتَعَالَ، قرآن این باب افْتَعَالَ را به کار برد؛ ولی باب تَفَعَّل را به کار نبرد ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾^۱ «مُخْتَال» همین اختیال و خیالباف و خیال‌زده است، کسی که حرف عقلی ندارد و قابل برهان نیست؛ هَجَو، مدح، ثنا و ذمّ او همه آنها در محدوده خیال است، اما اگر «إِنَّ مِنَ الشُّعْرِ لَحِكْمَةً» بود هم اندیشه و عقل نظر لذت می‌برد، هم انگیزه و عقل عمل لذت می‌برد؛ لذا اثربخشی آن بیشتر است. آن زمانی که اسلام آمده و فرمود شما این معارف را در قالب آن وزن‌ها بگذارید شعرای فراوانی پیدا شدند که توانستند همان معارف را به صورت نظم در بیاورند. اینکه فرمود: ﴿الشُّعْرَاءُ

۱. سوره حدید، آیه ۲۳.

يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ﴿١﴾ ﴿أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾^٢ همان شعرهای جاهلی و خیال پرور بود؛ لذا يك عدّه را كه استشنا

کرده؛ یعنی ما معارفی به اینها یاد دادیم، محتوای خوب به اینها یاد دادیم، بعد این شده حسان^٣ بعد جریان غدیر را مطرح

کرده خب آن جا ممکن بود با نثر به پیشگاه حضرت تهنیت عرض کند؛ ولی با نظم اثر و حفظ آن بیشتر است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

١. سوره شعراء، آیه ٢٢٤.

٢. سوره شعراء، آیه ٢٢٦.

٣. کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ٢، ص ٨٢٨.